

Reflection of the Historical Social Transformations and Their Impact on People's Lives in the Story of Firuzeh by Jalal Ekrami, a Contemporary Persian-Language Novelist

1. Ayat. Kanaan
2. Maryam. Abolghasem*

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran
2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Email: abolghasemi2014@gmail.com Received: 20.01.2024 Acceptance: 11.03.2024

*Journal of
Social-Political Studies of
Iran's Culture and History*

eISSN: 2980-9770
<http://journalspsich.com>
Vol. 2, No 4, Pp: 1-26
Winter 2023

Original research article

How to Cite This Article:

Kanaan, A., & Abolghasemi, M. (2023). Reflection of the Historical Social Transformations and Their Impact on People's Lives in the Story of Firuzeh by Jalal Ekrami, a Contemporary Persian-Language Novelist, *spsich*, 2(4): 1-26.



© 2023 by the authors. License Iran-Mehr: The Institute for Social Study and Research, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license) (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>)

Abstract

In Central Asia, Persian-speaking lands in the twentieth century were consistently engulfed in turmoil, revolutions, and extensive transformations, which undeniably affected the lives of the people in these regions. Every literary work is subject to the conditions of its time and place. Contemporary Tajik authors have reflected aspects of these social and political changes in their fictional works. For example, Jalal Ekrami in the story "Firuzeh, Daughter of Fire," narrates the disordered social and political state of Tajik society and the lives of people caught in this unstable environment. This paper analyzes the social transformations and changes in Tajikistan as depicted in the story of Firuzeh. Jalal Ekrami, a reformist writer, has depicted the history of social and political turmoil and its various consequences through events and characters in the story, using literary language. The results of this descriptive-analytical research indicate that class disparity, injustice, economic poverty, the deplorable situation of women and girls, mental and psychological illnesses, migration, enforcement of unjust laws, violations, and injustices against the people are among the most significant direct and indirect effects of social transformations and changes that have plunged the lives of the people of Tajikistan into numerous crises. From a literary and linguistic

perspective, the author utilizes similes, metaphors, and allusions to enhance the impact and influence of his words on the audience.

Keywords: Social transformations, Tajikistan, women, the story of Firuzeh, people's lives.

بازتاب تاریخ تحولات اجتماعی و تاثیر آن بر زندگی مردم در داستان فیروزه جلال اکرامی داستان‌نویس معاصر فارسی‌زبان

آیات کنعان¹

سیده مریم ابوالقاسمی*²

1. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
2. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

دریافت: 1402/10/20 | پذیرش: 1402/12/21 | ایمیل نویسنده مسئول: abolghasemi2014@gmail.com

چکیده

در منطقه آسیای میانه، سرزمین‌های فارسی‌زبان در قرن بیستم همواره درگیر آشوب‌ها، انقلاب‌ها و دگرگونی‌های فراوانی بوده‌اند که تأثیرات مختلف آن بر زندگی مردم این مناطق غیرقابل‌انکار است. هر اثر ادبی در مسیر پیدایش و تکامل خود تابع شرایط زمانی و مکانی است. نویسندگان معاصر تاجیکستان در آثار داستانی خویش جلوه‌هایی از این تأثیرات و تحولات اجتماعی و سیاسی را منعکس کرده‌اند. به‌عنوان نمونه جلال اکرامی در داستان «فیروزه دختر آتش» روایت گر سامان درهم‌ریخته اجتماعی و سیاسی جامعه تاجیکستان و زندگی آدم‌هایی است که در این جامعه بی‌ثبات گرفتار آمده‌اند. این مقاله به بررسی و تحلیل تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی کشور تاجیکستان در داستان فیروزه می‌پردازد. جلال اکرامی، نویسنده‌ای اصلاح‌طلب است او تاریخ نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی و تبعات مختلف آن را در قالب حوادث و شخصیت‌های داستانی با زبان ادبی به تصویر کشیده است. نتایج حاصله از این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام گرفته، حاکی از آن است که فاصله طبقاتی، ظلم

فصلنامه علمی
مطالعات سیاسی-اجتماعی
تاریخ و فرهنگ ایران

شاپا (الکترونیکی): 9770-2980
<http://journalspsich.com>
دوره 2 | شماره 4 | صص 1-26
زمستان 1402

نوع مقاله: پژوهشی

به این مقاله به شکل زیر استناد کنید:

درون متن:

(کنعان و ابوالقاسمی، 1402)

در فهرست منابع:

کنعان، آیات، و ابوالقاسمی، سیده مریم. (1402). بازتاب تاریخ تحولات اجتماعی و تاثیر آن بر زندگی مردم در داستان فیروزه جلال اکرامی داستان‌نویس معاصر فارسی‌زبان. مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران، 2(4): 1-26.

و بی‌عدالتی، فقر اقتصادی، وضعیت تأسف‌بار زنان و دختران، بیماری‌های روحی و روانی، مهاجرت، اعمالِ قوانین ظالمانه، تعدّی و اجحاف در حق مردم از بارزترین و شاخص‌ترین نتایج و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم دگرگونی‌ها و تغییرات اجتماعی بشمار می‌رود که حیات مردم تاجیکستان را با بحران‌های بسیاری مواجه کرده است، از منظر ادبی و زبانی نویسنده به‌منظور تبیین حوادث اجتماعی و تأثیر آن بر مخاطب، از تشبیه، استعاره و کنایه بهره برده تا بر تأثیر و نفوذ کلامش بیفزاید.

کلیدواژه‌ها: تحولات اجتماعی، تاجیکستان، زنان، داستان فیروزه، زندگی

مردم.

مقدمه و بیان مسئله

آسیای مرکزی از روزگاران دور خاستگاه و کانون فرهنگ‌های مختلف بوده است. این منطقه نام کلی کشورهای ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان است که در سال 1991 م از اتحاد شوروی اعلام استقلال کردند (ر.ک. لیپست، 26:1383). جمهوری تاجیکستان یکی از کشورهای منطقه آسیای مرکزی است که در جنوب شرقی آن واقع شده است. کشوری کوهستانی که از شمال شرقی با قرقیزستان و شمال غربی با ازبکستان، در خاور با چین و در جنوب با افغانستان هم‌مرز است (العبودی، 25:1433). کشوری مستقل که بیشتر جمعیت این کشور را تاجیک‌ها تشکیل می‌دهند که با ایرانیان اشتراکات فرهنگی دارند، زیرا این کشور همان سرزمینی است که آریایی‌های ایرانی از ابتدا در آن زندگی کرده‌اند و سرزمین اصلی زبان دری (زبان فارسی ادبی) امروزی است (ارجمندی، 300:1390). پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در سال 1991، تاجیکستان مستقل شد. (افشار سیستانی، 71:1383).

تحولات بنیادین اجتماعی و سیاسی که پس از پیروزی انقلاب بلشویکی روسیه در آسیای میانه رخ داد به‌طور طبیعی پیامدهای فرهنگی و ادبی تازه‌ای نیز به دنبال داشت. تاجیکان چندان به فرهنگ و هویت ملی خود پای بند بودند، که سال‌ها پس از چیرگی حکومت کمونیستی بر مناطق دیگر همچنان ایستادگی می‌کردند. بی‌گمان خیزش‌ها و مبارزات دلیرانه مردم بخارا و نواحی دیگر در برابر چیرگی حکومت کمونیستی، زنگ خطری برای فرمانروایان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. آن‌ها به پیشینه تاریخی و فرهنگی و هویت تاجیکان آگاهی داشتند و آنان را خطری بزرگ برای آینده حکومت چندملیتی خود می‌دانستند.

از جمله فعالیت‌های فرهنگی مردم تاجیکستان، داستان‌نویسی است. ادبیات داستانی تاجیک در قرن 20 میلادی از سرچشمه‌های متنوعی برخوردار بود. با آغاز قرن، ادبیات تاجیک اساساً به میراث پارسی و آسیای مرکزی خود نظر داشت و زبان ادبی روشنفکران تاجیک که فارسی بود کمتر تحت تأثیر لهجه محلی قرار گرفت. جریان عمیق تحولات از دو دهه پیش از انقلاب فوریه و اکتبر روسیه در سال 1917 م، بدیهی می‌نمود. بسیاری از نویسندگان تاجیک به برنامه اصلاحات روشنفکران آسیای مرکزی به نام «جدیدیسیم» پیوستند که توجه خود را بر ارائه نوآوری‌های معتدل در برنامه‌های آموزشی مدارس، به‌عنوان راهی برای آشنا ساختن جوانان با افکار و اخبار جدید معطوف می‌ساخت. «ازبس که مسلک این فرقه ترقی و پیشرفت و راهبرانشان جوانان و جوان فکر بودند، آن‌ها خود را «جوان بخاریان» می‌نامیدند.» (عینی، 70:1387). بنابراین شالوده ادبیات نوین داستانی تاجیک طی دو دهه مابین جنگ‌های جهانی، پیریزی شد. در دهه 1920 اختلافات جدی مابین نویسندگان تاجیک وجود داشت، از یک سو کسانی قرار داشتند که معتقد به پاسداری از اشکال

سنتی و طرح موضوعاتی علیه ابداعات اخیر در زبان بودند و در سوی دیگر عده‌ای که خود را متعهد به ابداع ادبیات پرولتاریا می‌دیدند. (یار شاطر، 1382: 139-140). در دهه 1930 م روند پرولتاریایی کردن ادبیات در تاجیکستان به‌طور جدی دنبال شد. ادبیات داستانی تاجیک، کشمکش‌های عقیدتی و تحولات و تغییرات اجتماعی و اقتصادی ده‌های 1920 و 1930 م. را منعکس ساخت. در دوران جنگ و همچنین پس‌از آن، وظیفه اصلی ادبیات داستانی تاجیک به پافشاری بر اجرای بهینه اهداف حیاتی و اقتصادی و اجتماعی، اختصاص داده شد.

از دهه 1960 م، تا انقراض اتحاد شوروی، مؤلفین تاجیک کماکان به مضامین همیشگی پرداختند نظیر جنبش‌های انقلابی و نقش کمونیست در تحول جامعه؛ (همان، 144-146). دهه 1990 م. ممکن است نقطه عطف دیگری در توسعه ادبیات داستانی تاجیک به‌عنوان یک تشکیلات فرهنگی و اجتماعی جدید (شکل یافته در تاجیکستان مستقل) زیر لوای جایگاه تازه روشنفکران تاجیک، تحت عنوان آسیای مرکزی و جهان اسلام، محسوب شود. همچنان که نسل جدیدی از نویسندگان رمان و داستان کوتاه پا به عرصه نهادند.

جلال اکرامی نویسنده برجسته فارسی‌زبان تاجیک است، او در سال 1909 در بخارا به دنیا آمد. پدرش قاضی بود و به تمدن و فرهنگ و زبان روس علاقه داشت. جلال نیز از کودکی به فراگرفتن دانش و ادبیات علاقه‌مند بود. آقا تورسن، خدمتکار پدرش، در شکل‌گیری هوش، زبان و شخصیت او نقش فراوانی داشت. بعد از دایر شدن مدارس و مکتب‌خانه‌های نو در بخارا، اکرامی ابتدا در «اوچونجی توران» و سپس در سال 1922 در دانشکده تربیت معلم بخارا به تحصیل پرداخت. (باحقی، 1382: 398). اکرامی در زمان جنگ بزرگ داخلی 1914-1945 م، تمام هم و غم و نیروی خود را صرف دفاع از وطن و نیز محکوم کردن رفتار فاشیست‌ها کرد. او در این دوره آثار زیادی نوشت و در آن‌ها وطن‌دوستی مردم اتحاد شوروی و کمک مردم سخت‌کوش تاجیکستان به جبهه را بیان کرد. اکرامی معلم و استادی بود، که در شمار نسل پیشرو و در ردیف نثر نویسندگان تاجیک قرار دارد، او در سال 1964 م، برای رمان «فیروزه، دختر آتش» جایزه دولتی تاجیکستان به نام رودکی را به دست آورد. (افشار سیستانی، 173:1383).

با توجه به مقدمات و توضیحاتی که بیان کردیم مسئله اصلی این مقاله، بررسی تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی بر زندگی مردم تاجیکستان در داستان فیروزه است همچنین این پژوهش قصد دارد تا حوادث و دگرگونی‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در اوایل قرن بیستم را بر روی زندگی شخصیت‌های مختلف داستان (مردم تاجیکستان) از جنبه‌های مختلف اجتماعی،

فرهنگی، اقتصادی، امنیتی، خانوادگی و حتی سلامت جسمی و روحی و روانی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

پیشینه تحقیق

در خصوص ادبیات داستانی سرزمین فارسی‌زبان تاجیکستان تحقیقات بسیار اندکی صورت گرفته است، ولی هیچ‌یک نیز، به‌طور مستقل به موضوع پژوهش حاضر نپرداخته‌اند. از جمله برخی محققان مانند علی‌اصغر شعر دوست در کتاب «تاریخ ادبیات نوین تاجیکستان» (1390) در فصل‌های چهارم و پنجم کتاب خود به پیامدهای انقلاب بخارا و تأثیر آن بر ادبیات تاجیک، شکل‌گیری ادبیات شوروی تاجیک و بنیان‌گذاران ادبیات شوروی تاجیک و نیز ادوار ادبیات شوروی تاجیک از سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱ و از سال ۱۹۹۱ تا به امروز پرداخته است. در این کتاب اشاره مستقیمی به زندگی، سبک و آثار جلال اکرامی شده است. احسان یار شاطر نیز در کتاب «ادبیات داستانی در ایران‌زمین» (1382) به آثار و سبک جلال اکرامی اشاره کرده است و در فصل هشتم به ادبیات داستانی در تاجیکستان و ادوار آن پرداخته است. یرژی بچکا در کتاب «ادبیات فارسی در تاجیکستان» (1372) ضمن بررسی ادبیات تاجیکستان به زندگی، سبک و آثار جلال اکرامی نیز اشاره کرده است. میرزا شکور زاده نیز در کتاب «تاجیکان در مسیر تاریخ» (1384) به وضعیت فرهنگی و تاریخی تاجیکستان پرداخته است. این کتاب مجموعه‌ای از ۲۹ مقاله از اندیشمندان و پژوهشگران تاجیک، ایرانی، افغانی و روسی است. در این کتاب به بررسی جایگاه معنوی، هنری، تاریخی، ادبی تاجیکستان اشاره شده است. همچنین محمد جان شکوروف در مقدمه کتاب «جستارها، درباره زبان، ادب و فرهنگ تاجیکستان» (1382) به اختصار مطالبی در خصوص سرزمین، مردم و تاریخ تاجیکستان بیان کرده است. Evelin Grassi نیز در مقاله «از بخارا تا دوشنبه سیر تحول داستان تاجیک شوروی» به سیر تحول داستان تاجیک در دوران استالینیسیم (دهه 1920-1950) اشاره کرده است. اما در هیچ‌یک از این تحقیقات، داستان فیروزه از منظر تحولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی مورد بررسی قرار نگرفته است.

نگاهی گذرا به تاریخ تحولات سیاسی تاجیکستان

در قلمرو ماوراءالنهر از دوران قدیم تاجیکان زندگی می‌کردند که تاریخ باستانی و پرفراز و نشیبی داشتند. تاجیکان در قرن 19 در سرزمین پهناوری زندگی می‌کردند، اما دولتی از خود نداشتند. تاجیکستان جزو قلمرو ایران بزرگ بوده است؛ این قطعه پس از جنگ‌هایی که معمولاً جنبه ملی و مذهبی داشت و نیز به دلیل ضعف در اندیشه و تدبیر امرا و سلاطین وقت، از پیکره واحد ایران‌زمین با حفظ برخی از روابط فرهنگی و ادبی و اجتماعی جدا شد و پیوند رسمی بین ایران و آسیای

مرکزی قطع گردید. (حسین پور، 94:1373). قبل از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی که در اوایل دهه 1920 رخ داد، تاجیکستان با حکومت‌های مختلف خارجی مانند ترک‌ها، مغول‌ها، چینی‌ها و روس‌ها مواجه بود که در این دوران تاریخی، تأثیرات دوسویه سیاسی و فرهنگی ایجاد شد. از سال 1860 تا 1920 پس از جنگ‌ها و لشکرکشی‌های فراوان، مردم تاجیک به‌طور کامل تحت حاکمیت روسیه بودند. در سال 1872 م خان بخارا و در سال 1873 م، خان خیوه تسلیم روس‌ها شده، دست‌نشانده آن‌ها گردیدند و در سال 1895 م، سرزمین‌های تاجیک نشین بین روسیه، افغانستان و امیرنشین بخارا تقسیم شد. (افشار سیستانی، 34:1383). همچنین با ظهور بلشویک‌ها و وقوع انقلاب اکتبر کمونیست‌ها در (1917 م)، تغییرات بنیادین در حوزه فرهنگ و هنر و ادب تاجیکان صورت گرفت. ایالت ترکستان، توسط رژیم کمونیستی روسیه «جمهوری ترکستان» نامیده شد و در سال 1918 م، حکومت بخارا بخشی از جمهوری خودمختار، ترکستان شوروی شد. (کلباسی، 1374: 4-6). تاجیکستان نخست تابع ازبکستان بود، ولی در 1929 م، با پیوستن منطقه خجند به آن، به جایگاه جمهوری عضو اتحاد جماهیر شوروی ارتقاء یافت. (کولایی، 39:1376). در سال 1929 موضوع خروج تاجیکستان از خاک ازبکستان و تبدیل آن به اتحاد جماهیر شوروی تاجیکستان مطرح شد که دلایل زیادی داشت. در سال 1937 قانون اساسی کشور تاجیکستان تصویب شد و این قانون مانند قوانین اساسی جمهوری اتحاد شوروی بر اساس قانون اتحاد شوروی تهیه شده و با آن کاملاً مطابق بود. (نیکولایوا، 153:1380). از آن‌پس تاجیکستان تا قبل از فروپاشی جماهیر شوروی سابق (1991 م) یکی از پانزده جمهوری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی محسوب می‌شد تا اینکه بعد از فروپاشی شوروی در 9 سپتامبر همان سال (1991 م) به استقلال دست‌یافت.

معرفی داستان فیروزه

داستان «فیروزه، دختر آتش» یکی از برجسته‌ترین آثار ادبیات معاصر تاجیکی است. جلال اکرامی این رمان را در سال 1960 م نوشت و بعدها نویسنده روس ارمنی تبار، ماریاتا شگینیان آن را به زبان روسی ترجمه کرد. این داستان از زبان روسی به فرانسه نیز برگردانده شده است. نویسنده رمان فیروزه دختر آتش به شیوه ماهرانه‌ای زندگی پیش از انقلاب مردم پرتلاش تاجیکستان و نخستین روزهای انقلاب بخارا را به تصویر کشیده است.

این رمان از سه قسمت تشکیل شده است. قسمت اول مشتمل بر هفت فصل است و ماجرا به سال 1900 میلادی به بعد مربوط می‌شود و شامل زندگی دلارام و نوه‌اش فیروزه در شهر بخارا است. دلارام که 90 سال سن دارد، عمری در خدمت بزرگان و مسئولان شهر بخارا بوده است. او در دوران جوانی و میان‌سالی متحمل رنج فراوانی شده و شاهد بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های بسیاری بوده است. نوه او فیروزه که 12 سال سن دارد پس از فوت مادر و پدرش، یتیم می‌شود و مادر بزرگش سرپرستی

او را بر عهده می‌گیرد. فیروزه دختری بسیار زیبا و دلرباست. مادر بزرگ، او را برای تحصیل به مدرسه دخترانه می‌فرستد، اگرچه آموزش دختران در شهر بخارا بسیار کم بود؛ اما مادر بزرگ با مدیر مدرسه دخترانه، به نام خانم اویملاتنبور، صحبت می‌کند و از او می‌خواهد که فیروزه را در مدرسه ثبت‌نام کند و باینکه پولی در بساط ندارد اما مدیر محترم و توانا، فیروزه را به صورت رایگان در مدرسه‌اش ثبت‌نام می‌کند. پس از مرگ دلارام، گویی فیروزه بار دیگر یتیم می‌شود و حوادثی که پشت سر هم اتفاق می‌افتد.

قسمت دوم داستان «سیروسفر» نام دارد و شامل 16 فصل است و به سرنوشت فیروزه پس از مرگ مادر بزرگش می‌پردازد. در این بخش از داستان فیروزه به کمک دوستان مادر بزرگش «حیدر گل، آسو، احمد سقا» به خانه و مدرسه معلمی به نام اویملاتنبور فرستاده می‌شود. این زن فرهیخته و مهربان به فیروزه سواد می‌آموزد و او را با فراز و نشیب‌های زندگی آشنا می‌کند. ولی پس از آن، میر شب (مأمور حکومتی و شخصیتی سنگدل و پلید) به دلیل توانایی و موقعیت خود در حکومت، تصمیم می‌گیرد که فیروزه را به خانه‌اش برده تا با زن و دخترش زندگی کند تا بعدها او را به امیر هدیه دهد.

قسمت سوم داستان با عنوان «دوست و دشمن» مشتمل بر 14 فصل است و به فعالیت‌های فیروزه و همکاری‌اش تا انقلاب بخارا می‌پردازد. فروپاشی حکومت امیر بخارا برای فیروزه و سایر زنانی که در حرم‌سرای امیر خدمت می‌کردند، اتفاق بسیار مبارکی بود.

یافته‌های پژوهش

1- تحولات اجتماعی و تاثیر آن بر زندگی انسان در رمان فیروزه

با نگاهی به تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی کشور تاجیکستان پس از تقسیم و جداسازی مرزهای جغرافیایی این کشور با ایران، شاهد رویدادهای ریز و درشت سیاسی، اجتماعی، و تغییرات فرهنگی در این کشور است. سرزمینی که سال‌ها درگیر اختلافات و نفوذ بیگانگان بوده و همین عوامل رشد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن را تضعیف و دچار انواع و اقسام مشکلات اجتماعی و فرهنگی کرده که تاثیرات خود را بر زندگی نسل‌ها بر جای گذاشته است. در این بخش از مقاله به ترتیب بسامد و کاربرد، به نقش مؤلفه‌های اجتماعی و تبعات آن بر جنبه‌های مختلف زندگی شخصیت‌های داستان خواهیم پرداخت. قالب‌های داستانی به‌ویژه رمان، ابزاری برای ترسیم و شرح بسیاری از رویدادهای اجتماعی، سیاسی، تاریخی و عاطفی به زبانی هنری و جذاب است. اکرامی هم از این ابزار به‌خوبی استفاده کرده تا مقطعی از تاریخ اجتماعی، سیاسی تاجیکستان را در داستان نشان

دهد. این رمان تصویری جالب و موثر است از رفتار سیاسی و اجتماعی و اخلاقی مردم بخارا در زمان دهه 1900 به بعد و شامل صحنه‌هایی است که رفتار و امور مردم عادی را نشان می‌دهد.

1-1. تبعیض‌های جنسیتی

با بررسی رمان فیروزه، دختر آتش می‌توان به موقعیت و وضعیت زنان سرزمین تاجیکستان پی برد. در این داستان به وضعیت زندگی زنان شهر بخارا اشاره شده، نویسنده با استفاده از زبانی ادبی و با بهره‌گیری از تشبیه مضمّر (پنهان) و استعاره، احوال زنان جامعه را به تصویر کشیده است. نویسنده در بخشی از داستان، ازدواج اجباری زنان را به گام نهادن در مرحله پیری و کهن‌سالی تشبیه کرده که تمام شادابی و نشاط را از زنان می‌گیرد. نویسنده مستقیماً درون‌مایه را هدف قرار داده است ازدواج دختران شهر بخارا در آغاز دهه 1900 با نگرانی‌ها و اضطراب‌هایی همراه بود، ازدواجی که شادی و نشاطی به همراه نداشت: «درواقع به محض آنکه فیروزه به خانه خانواده شوهر آینده‌اش پا می‌گذاشت بی‌درنگ تمام شادابی و طراوت جوانیش را از دست می‌داد و خود را با تشویش‌های زنان، خانواده و خانه‌ای که باید از رونق نیفتد و غم‌هایی... روبرو می‌دید.» (همان: 16).

ظاهراً تعدد زوجات یا چندهمسری در بین افراد ثروتمند و اشراف شهر بخارا رایج بود، نویسنده در بخشی از توصیفات داستان، وضعیت غم‌انگیز زنان شهر بخارا را در اوایل دهه 1900، با تمثیل‌هایی به تصویر کشیده است. «او خوب می‌دانست که فیروزه هرگز با پولدارها و اشراف، خوشبخت نخواهد شد. درواقع او همسر یگانه نمی‌شد، زیرا همیشه ممکن بود بعد از آن زن‌های دیگر به خانه شوهر آمده باشد و پس از او نیز باز زنانی تازه هووی او شوند و بدین ترتیب او زنده‌به‌گور می‌شد و هرگز رنگ روشنایی را نمی‌دید.» (همان: 15)

نویسنده در قسمتی دیگر از داستان برای توصیف وضعیت دختر داستان که شخصیت اصلی داستان نیز محسوب می‌شود و قرار است تن به ازدواج اجباری بدهد از دو تشبیه استفاده کرده و آن تشبیه وضعیت چنین دختری به «اسباب‌بازی» و «زندانی» است، همچنان که اسباب‌بازی از خود اختیاری ندارد و زندانی اسیر دست زندانبان است، شخصیت اصلی داستان نیز اسیر تصمیمات بزرگان خانواده است تا برای آینده او تصمیم بگیرند. البته این تمثیل نشانگر وضعیت تمامی زنان و دختران در جوامع سنتی و محدود است که زنان و دختران حتی در خصوصی‌ترین و حیاتی‌ترین موضوع زندگی خود حق تصمیم‌گیری و اظهارنظر ندارند. «اما اگر درست دقت کنی متوجه می‌شوی که من جز یک زندانی و یک اسباب‌بازی در دست آن‌ها نیستم فقط اجازه دارم به مکتب‌خانه بیایم و باقی اوقات باید تو خانه بمانم حق ندارم با کسی حرف بزنم... مخصوصاً که نمی‌دانم مرا به چه کسی شوهر می‌دهند. لابد می‌خواهند مرا برای پسر یکی از اعیان و اشراف عقد کنند و من باید به خانه او بروم، خانواده شوهر آینده من کیه؟ لاف‌خواندن و نوشتن می‌دانند؟ یا یک جاهل و بی‌سواد و

دائم‌الخرماست؟ مگر می‌توان اطاعت نکرد و مگر می‌توان سر در مقابلشان خم نکرد و در مقابل امیالی که دارد، تسلیم نشد و تمام دستورهایش را اجرا نکرد؟ این خوشبختیه؟!» (همان 252). البته جلال اکرامی در این داستان از کنایه نیز استفاده کرده، عبارت «سر در مقابل کسی خم کردن» کنایه از اطاعت محض است. نویسنده به‌منظور القای بهتر وضعیت زنان، از زبان و تصاویر ادبی استفاده کرده تا بر تاثیر کلامش بر مخاطب بیفزاید.

در بخشی دیگری از این داستان، نویسنده به‌منظور روشن کردن وضعیت حقوق زنان در انتخاب همسر در جامعه بخارا، بار دیگر به زبان ادبی متوسل شده و از کنایه استفاده کرده است اما این بار پای تقدیر و قضا و قدر را نیز به میان آورده: «پدر و مادرهای ما هرگز درباره احساساتمان از ما سؤال نمی‌کنند. هرگز! آن‌ها فقط می‌خواهند هرچه زودتر ما را شوهر بدهند و شوهرها را خودشان انتخاب می‌کنند. همیشه همین‌طور بوده و همین‌طور خواهد بود. ما که نمی‌توانیم این اصل را تغییر بدهیم. سرنوشت تو همان است که روی پیشانیت نوشته‌اند.» (همان، 346). استفاده از واژه «سرنوشت» و جمله «روی پیشانیت نوشته‌اند» کنایه از مقدر بودن، ثابت بودن تقدیر و بی‌اختیاری در مقابل تغییر و دگرگونی سرنوشت است که باید همه تابع آن باشند و دلیلی دیگر بر اسارت زنان شهر بخارا که خلاصی از آن وجود ندارد.

نکته جالب‌توجه که در این داستان به آن اشاره شده، دیدگاه افراد متعصب و متحجر نسبت به تحصیلات زنان است، زیرا درس خواندن زنان در این داستان کنایه از انحراف و ضلالت آن‌ها بشمار آمده که منجر به ضرر جامعه است نه پیشرفت آن! «آن‌ها به دختران، نوشتن را یاد نمی‌دادند و می‌پنداشتند اگر دختری نوشتن یاد بگیرد وقتی بزرگ‌تر شد برای عشاقش نامه خواهد نوشت و به گمراهی خواهد افتاد.» (همان، 16).

آگاهی و بیداری زنان که از طریق علم و دانش به دست می‌آید، با اطاعت چشم و گوش بسته، سر سازگاری ندارد. علاوه بر آن در قسمت دیگری از این داستان، درس خواندن برای زنان به عاملی زیان‌بار و مخرب تشبیه شده که موجبات بیماری‌های جسمی را نیز فراهم می‌کند. نویسنده در این داستان به اعتقاد خرافی مردم شهر بخارا در مورد تحصیلات زنان اشاره کرده: «تو خیلی کتاب می‌خوانی و سرت به همین علت درد گرفته.» (همان، 248).

از دیدگاه متعصبین به‌جز متون دینی، بقیه کتب انحراف محسوب می‌شود و اثرات مخربی بر روی اعتقادات زنان بر جای خواهد گذاشت: «از من به گوش بگیرید که دختر فهمیده باسواد خیلی بدتر از یک دختر جاهل و بی‌سواد است... بلی بلی. کسی به او اطمینان نمی‌کند و می‌گویند که چشم و گوشش باز شده و می‌تواند هر چیزی را بخواند. وانگهی، جز قرآن نباید کتابی خواند. بقیه کتاب‌ها

اثر بدی روی آدم می‌گذارند. زبانم لال که هر که آن‌ها را بخواند دین و ایمانش را از دست می‌دهد خواهر جان از من به شما نصیحت هرچه زودتر او را از مدرسه بیرون بکشید.» (همان، 382).

در این داستان توصیفات آموخته که بیانگر آن است که محدودیت‌های زیادی بر سر راه زنان وجود دارد مثلاً موافق شرع زن‌ها مجبورند که در کوچه‌ها با روبند و نقاب راه بروند، در آن زمان زنان شهر بخارا روبنده‌ای سنتی می‌پوشیدند که برای پنهان کردن صورتشان استفاده می‌شد و هر زنی که آن را نمی‌پوشید چیز عجیب و غریبی به حساب می‌آمد. نویسنده با تشریح وضعیت پوشش زنان واقعی‌های ناخوشایندی را به تصویر کشیده است: «پیر زنی خمیده پشت لنگ‌لنگان و عصازنان در این کوچه پیش می‌رفت... روبنده‌ای که معمولاً زنان چهره خویش را در پشت آن پنهان می‌کردند، پس رفته بود. با آنکه در آن زمانه چنین کاری، به ندرت صورت می‌گرفت با این حال پیرزن پروایی از آن نداشت و شگفت آنکه رهگذران نیز اعتنائی نمی‌کردند.» (اکرامی، 1371:6).

در عرف مردسالاری قرن‌هاست زنان و دختران به‌عنوان بخشی از مال و متاع مردان خانواده (پدر، برادر و شوهر) تعریف شده‌اند؛ در بسیاری از موارد این زنان نیستند که برای ازدواج، تحصیل، کار و آینده خود تصمیم می‌گیرند. انتخاب با آن‌ها نیست بلکه با مردان خانواده‌شان است. اکرامی در رمان خود تأکید می‌کند که کسب رضایت دختران برای ازدواج در شهر بخارا ضروری نیست و دختران نمی‌توانند شریک آینده خود را تعیین کنند چون ازدواج امری اجباری است و در آن اختیاری نیست. گویی این‌گونه ازدواج سرنوشتی اجتناب‌ناپذیر است که قابل تغییر نیست. (ر.ک. همان، 346).

در این داستان به باور و اعتقادات دیرینه مردم جامعه نیز اشاره شده مثلاً در جایی آمده «زن از دنده چپ آدم آفریده شده است» این جمله اشاره به اعتقاد نادرست و خرافه آمیزی دارد که معتقدند که زن (حوا) از دنده چپ حضرت آدم خلق شده، و از طرف دیگر چپ بودن در فرهنگ مسلمانان نوعی کمی و کاستی و نقص نیز محسوب می‌شود، گویی که ارزش چپ از راست کمتر است: «مآ زن‌ها؟ حالا حق دارند بگویند که زن از دنده چپ آدم آفریده شده، فقط به خانه و زندگی و برو بچه‌اش، آن‌هم وقتی که آن‌ها کوچک هستند، می‌رسد و این مردها هستند که زندگی را اداره می‌کنند.» (همان، 494).

از مفاد داستان درمی‌یابیم که اکرامی با توجه به تحولات اوایل قرن بیستم در تاجیکستان بر اهمیت جایگاه زنان در جامعه تأکید فراوانی داشته است. او در داستانش در پی یافتن هویت زنان در جامعه تاجیکستان و بیان واقع‌بینانه وضعیت زنان و مشکلات و ناهنجاری‌هایی است که زنان با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که زنان در تاجیکستان بیشترین قربانی جنگ، تبعیض، فقر، خشونت و تعصب بوده‌اند. خشونت‌ها در این رمان شامل خشونت‌های اجتماعی و فیزیکی و رفتاری می‌شود مانند: دشنام دادن، تحقیر، عدم حق تحصیل، عدم دسترسی به حقوق

اولیه، ازدواج اجباری و قتل. که اغلب این خشونت‌ها از طرف جامعه مردسالار بر زنان تحمیل می‌شده است.

1-2. ظلم، خفقان و بی‌عدالتی

مردم در جوامع مختلف فرهنگ‌ها، آموزش‌ها و آداب‌ورسوم مختلفی دارند؛ بنابراین، بر اساس کاستی‌ها و ضعف‌های کشوری که در آن زندگی می‌کنند، قطعاً مطالبه عدالت آن‌ها باهم متفاوت خواهد بود. نابرابری و بی‌عدالتی به نارضایتی‌ها و ناآرامی‌ها دامن می‌زند، به نفرت و خشونت می‌انجامد، صلح را تهدید می‌کند، مردم را مجبور به ترک کشور خود می‌کند و پیشرفت اجتماعی و ثبات اقتصادی و سیاسی در جوامع را تضعیف می‌کند. از جمله موضوعاتی که در داستان فیروزه به آن پرداخته شده بی‌عدالتی در حق مردم بخارا است.

فساد، ظلم، تبعیض و بی‌عدالتی به صورت سازمان یافته در جامعه شهر بخارا رواج داشت. هیچ مسئولی وجود نداشت که بتواند از مظلومان و مردم حمایت کند، بلکه برعکس ماموران حکومتی در مقابل مردم و در برابر نیازهای آنان ایستادگی می‌کردند. گویی جز خدا یآوری نداشتند: «طاهر جان، از اینجا نرو! هیچ جا نرو! این کار تو هیچ کمکی نخواهد کرد آخر این یکی روباه است، آن یکی گرگ و سومی شغال و چهارمی الاغ. استغاثه‌های ما و ناله‌های این دختر یتیم را فقط خدا می‌شنود و بس! خودش هم جوابش را خواهد داد.» (همان، 280). در این بخش از داستان، نویسنده با استفاده از زبان استعاره مقامات دولتی را به حیواناتی مانند گرگ، روباه، شغال و الاغ تشبیه می‌کند که به حرف مردم گوش نمی‌دهند و آنچه را که دوست دارند انجام می‌دهند.

در قسمتی از رمان فیروزه قره گل بیگ یکی از ثروتمندان شهر بخارا، آشپز معروفی (حیدر گل) را برای کار در آشپزخانه‌اش پذیرفت. اما هنگامی که حیدر به دلایلی می‌خواست کار در آشپزخانه را رها کند، بیگ پذیرفت و اوراق جعلی را که به مهر قاضی مهور شده بود به او تقدیم کرد تا بدهکاری او را ثابت کند: «با آنکه حیدر گل سعی داشت بیگ را ترک کند ولی نمی‌توانست به نزد خانواده‌اش بازگردد، حتی اگر می‌خواست فرار هم کند، بیگ او را تهدید به مرگ کرده بود. یک روز بیگ، سندی به حیدر گل نشان داد که به موجب آن حیدر گل هزار تنگه به او بدهکار بود که یا می‌بایست عیناً آن را بپردازد و یا بیگاری دهد. اما حیدر گل اظهار کرد که هیچ پولی به او بدهکار نیست و این سند با حقه‌بازی و بدجنسی تنظیم شده است. اما بیگ فقط پوزخندی زد و گفت که چه کسی ادعاهای ترا باور خواهد کرد. سندی که بیگ در دست داشت در محضر قاضی به تائید دو شاهد رسیده بود و در پای آن مهر قاضی هم دیده می‌شد و حالا که چنین سندی وجود داشت، دیگر انکار آن بی‌فایده بود.» (همان: 99). سندی که در این داستان با حقه‌بازی و بدجنسی تنظیم شده، نمادی از کلاهبرداری و حقه‌بازی افراد با نفوذ و قدرتمند را به تصویر می‌کشد.

در این رمان همچنین اشاره شده که مردم تاجیک در اوایل سال‌های 1900 م در شهر بخارا از ظلم، تبعیض، بی‌عدالتی، و فساد به ستوه آمده بودند حکومت نیز با بی‌عدالتی شمار زیادی از مردم بی‌گناه را به زندان انداخت و مورد شکنجه قرارداد، از محتوای داستان می‌توان استنباط کرد که در حکومت‌های غیر مردمی و فاسد، دزدان و مفسدان آزادانه مشغول تبه‌کاری‌اند و مردم آزاده در زندان و حبس بسر می‌برند: «ما در اینجا حساب روزها و شب‌ها از دست دادیم. من یکی نمی‌دانم چند هفته و یا چندماهه که تو این هلفدانی زندانیم کرده‌اند. آدم‌های شیر و تبهکار قتل و دزدی می‌کنند و آن وقت گناه‌های کارهای خودشان را به گردن یک بی‌گناه می‌اندازند اگر به قتل اعتراف کنم که مرتکب آن نشده‌ام یا برای همه مرا به ماندن در سیاه‌چال محکوم می‌کنند و یا سرم را از بدن جدا می‌سازند. ولی آخر مگر می‌شود گناه قتل را که نکرده‌ای به گردن بگیری و بی‌خودی اعتراف کنی. چه کسی حاضر می‌شود به میدان «وروچنی»¹ برود و با دسته‌ای بسته سر خودش را تقدیم جلاد کند.» (همان: 239).

تا زمانی که روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بر پایه عدالت نباشد، بی‌عدالتی و ظلم ایجاد خواهد شد و هر جا که ظلم وجود داشته باشد فساد، تبعیض و فقر، فراگیر خواهد شد. مردم قادر به رشد و ترقی نخواهند بود، مگر اینکه آزادی انتخاب، قدرت تصمیم‌گیری و پاسخگویی داشته باشند. در شهر بخارا به دلیل بی‌عدالتی و نابرابری که توسط حاکمان آن به وجود آمده بود، مردم تاجیک ترجیح می‌دادند به مناطقی که روس‌ها بر آن حکومت می‌کردند، مهاجرت کنند. شهروندان یكدیگر را تشویق به اخذ تابعیت روسیه می‌کردند زیرا زندگی امن و آرامی را تصور می‌کردند و در عین حال از کنترل و بی‌عدالتی دولت خود (امیرنشین بخارا) نیز رهایی می‌یافتند. (ر.ک. همان: 235).

اعتماد تاجیک‌ها به روس‌ها زیاد شده بود و آن‌ها بیش از دولت خود به آن‌ها وابسته بودند. بر این باور بودند که اتکا به روس‌ها و همکاری با آن‌ها برای آن‌ها خوشبختی و شانس به همراه خواهد داشت، و آنان را از ظلم حکومتشان نجات خواهد داد. (ر.ک. همان: 238). در بخشی دیگر از داستان، نویسنده با استفاده از زبان استعاره گفته: «این قفس خاکی را رها کن و به دیار دیگر بشتاب» (همان، 240). قفس خاکی در این داستان استعاره از محیط و شرایط زندگی است، محیط و شرایط نامناسب زندگی چون قفس و زندانی آدمی را در خود به اسارت می‌گیرد و راه پیشرفت و ترقی را بر روی آدمی می‌بندد، راه نجات از چنین شرایطی، هجرت و کوچ به جایگاهی دیگر است. «به‌رحال روس‌ها از ما چیز فهم تر هستند و به ما کمک می‌کنند تا ما هم خیلی چیزها یاد بگیریم ببینید چطور

¹ - میدان وروچنی محلی بود که در آن سر از بدن محکومان به اعدام جدا می‌کردند.

چشم و گوش مردم تاشکند و سمرقند باز شده ماها هم...» (همان، 238). نویسنده به کرات برای انتقال مفاهیم داستانی به مخاطبانش از زبان ادبی استفاده کرده، در مثال فوق، «چشم و گوش مردم باز شده» کنایه از آگاه شدن مردم است.

تأثیر بلشویک‌ها در کارگران محلی چنان قوی بود که غالب اعتصابات جنبه انقلابی و سیاسی داشت. مردم تاجیک از شدت بی‌عدالتی حاکمانشان به روس‌ها و نصیحت‌های آن‌ها گوش فرا می‌دادند تا حزبی برای دفاع از حقوق خود تشکیل دهند و در مقابل بی‌عدالتی بایستند و کودتا کنند. ایده تشکیل دادن حزب برای مردم تاجیک پدیده‌ای جدید بود و قبلاً در مورد آن چیزی نشنیده بودند، و باید با یکدیگر متحد می‌شدند تا در مقابل بی‌عدالتی و ظلم بایستند و از طریق این حزب به خواسته‌های خود برسند. زیرا بدون این روش از شر حاکمان ظالم خلاصی نمی‌یافتند و نابرابری در کشورشان ادامه می‌یافت. این حزب به نام حزب کارگری نامیده می‌شد که هدفش طبقه سرمایه‌دار روسیه را از قدرت به زیر می‌کشید و پایه‌های حکومت کارگری را در این کشور بنیان می‌نهاد. گشوده شدن افق سوسیالیسم و عدالت اقتصادی، چشم‌انداز تامین برابری‌های اجتماعی و لغو امتیازات و نابرابری‌های ملی بود. توجه به این نکته خالی از فایده نیست که «در سال 1905 در آسیای میانه اتحادیه کارکنان راه‌آهن تأسیس یافته بود که کار شوراها را نمایندگانی کارگران را اجرا می‌کرد.» (غفوروف، 1086:1382). جلال اکرامی در لابلای داستانش تلویحاً به آن‌ها اشاره کرده است (ر.ک. اکرامی، 1371: 406 - 407).

در این میان نقش زنان را در مبارزه با حاکمان ظالم شهر بخارا نباید نادیده گرفت. جلال اکرامی در این رمان به مبارزه زنان شجاع شهر بخارا علیه ظلم نیز پرداخته، زانی که دغدغه‌شان صرفاً حمایت از فرزند و شوهر و اداره امور منزل نیست بلکه متهورانه علیه نظام سیاسی حاکم بر کشور خود نیز قیام کردند. در سال 1920 حمله به کاخ سلطنتی بخارا آغاز شد و ملکه و خادمانش به غلامان دستور دادند که خود را برای خروج از قصر آماده کنند. اما زنان شجاع داستان از رفتن و همراهی با آن‌ها خودداری کردند و در برابر رژیم ظالم حاکم بر ماندن در سرزمین خود اصرار ورزیدند. (ر.ک. همان: 621 - 622).

از مفاد داستان درمی‌یابیم که اکرامی با توجه به تحولات اوایل قرن بیستم در تاجیکستان بر بی‌عدالتی و ظلم در جامعه بخارا تأکید فراوانی داشته است. مردم بخارا در ناامیدی، سرخوردگی، نفرت و تسلیم فرورفتند، که منجر به مهاجرت یا کمک گرفتن از روس‌ها شد. این موضوع خالی از مقاومت زنان و قیام آن‌ها علیه گسترش بی‌عدالتی در تاجیکستان نبود، بلکه آنان نیز قیام کردند و در برابر بی‌عدالتی ساکت نماندند.

1-3. افزایش بیماری‌های روحی و روانی

از جمله موضوعات بسیار مهم در پیشرفت هر سرزمینی سلامت جسمی و روحی و روانی مردم آن سرزمین است. به دلیل شرایط نابسامان اجتماعی، ظلم و طغیان و فقر اقتصادی، حوادث غیرمترقبه و انواع فشارهای روحی، بیماری‌های جسمی نیز در شهر بخارا افزایش یافته بود. جلال اکرامی در رمان فیروزه به برخی از بیماری‌های روحی که برخی از قهرمانان رمانش پس از تجاوز به آن مبتلا شده‌اند، اشاره کرده است. تأثیرات روانی و اجتماعی که قربانی تجاوز در معرض آن قرار می‌گیرد گاهی تا سال‌های متمادی ادامه می‌یابد که در طی آن قربانی ممکن است فکر کند که از شر این تأثیرات خلاص شده است، اما این رویداد در اعماق روحش ریشه دوانده و در بیشتر جنبه‌های زندگی او به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم ظاهر می‌شود. یکی از مهم‌ترین اثراتی که قربانی در معرض آن قرار می‌گیرد، چیزی است که از آن به‌عنوان «آزار پس از سانحه» نام می‌برند. اثرات روانی و اجتماعی که در کوتاه‌مدت بر قربانیان ظاهر می‌شود عبارتند از: مشکل در بازگشت به زندگی معمول روزانه، افسردگی شدید، اختلالات خواب، اختلالات اشتها احساس گناه، بی‌اعتمادی به دیگران و ناراحتی در موقعیت‌های اجتماعی روزمره، خشم، احساس ناتوانی شخصی، اضطراب و تحریک‌پذیری. این‌ها مواردی هستند که افراد تحت تعدی و تجاوز تا مدت‌ها با آن درگیرند. در این داستان نیز نمونه‌ای را شاهدیم، دختر دلرام (صفیه) پس از تجاوز توسط پسر صاحبش (مهدی) با مشکلات روانی درگیر شده. (اکرامی، 1371: 91 - 92).

خودکشی پس از تجاوز نیز از تبعات فشارهای روحی و روانی است زیرا که تحمل این فشار روحی برای فرد سخت و دشوار است و تصمیم می‌گیرد به حیات خود پایان دهد. در این رمان نیز به خودکشی دختری به نام سوسن پس از تجاوز جنسی توسط غنی جان در شانزده سالگی اشاره شده: «سه روز تمام نیش زبان و دشنام‌های همسران بیگ و کنایه‌های ریشخند آمیز خدمه را تحمل کرد و روز چهارم شب وقتی همه خوابیده بودند آهسته از منزل بیرون آمد و به‌سوی آب‌انباری که پر از آب بود رفت و خودش را توی آن انداخت. تا دو روز هیچ‌کس نفهمید چه بر سر سوسن آمده است. روز سوم سقاها جسدش را بیرون کشیدند و گوری کردند و او را دفن کردند.» (همان، 110). عبارت نیش زبان و دشنام‌های همسران بیگ و کنایه‌های تمسخرآمیز خدمه، اشاره دارد به تأثیرات ناخوشایند کلامی بعد از حادثه. نویسنده، آگاهانه در این عبارت از واژه «نیش زبان» استفاده کرده که دربرگیرنده دو مفهوم است، نخست کنایه از بددهانی و ناسزاگویی است و دیگر دربردارنده مفهومی استعاری است زیرا زبان گزنده همسران بیگ به ماری تشبیه شده که نیش و گزندگی دارد.

خودکشی اتفاقی است که علاوه بر نابود شدن فرصت یک انسان برای زندگی، اثرات مخرب خود را بر بازماندگان شاید برای سال‌ها و گاهی برای همیشه بر جای خواهد گذاشت. یکی از علل عمده اجتماعی و فرهنگی خودکشی احساس انزوا یا عدم پذیرش توسط دیگران است و یا اینکه فرد با شوک بزرگی مواجه شود، مانند شوکی که یکی از شخصیت‌های داستان فیروزه با آن مواجه شدند برادر امان در اثر خیانت همسرش با پدرش، ذهنش طاقت نیاورد و به همین دلیل دست به خودکشی زد. (ر.ک. همان: 319).

در این داستان نویسنده به تعداد زیاد خودکشی‌های چند شخصیت بنا به دلایل مختلف اشاره کرده، در قسمتی دیگر از داستان به خودکشی شمسیه اشاره شده که پدرش می‌خواهد او را به‌عنوان هدیه به پادشاه تقدیم کند، درحالی‌که شمسیه راضی نیست: «خالددار خان عاقبت نگاهی به دور و برش انداخت، در گوشه‌ای بالای صندوق، پیکری از سقف آویزان بود. خالددار خان فریاد دیوانه‌واری کشید: وای که چه خاکی به سرم شد.» (همان، 390). نویسنده در توصیف چگونگی خودکشی از روش تصویری و کنایه‌ای بهره گرفته، تعبیر آویخته شدن از سقف، تصویری از خودکشی را به ذهن متبادر می‌کند و خاک‌به‌سر شدن نیز کنایه از نگون‌بختی و بدبختی است.

1-4. فاصله طبقاتی

فاصله اجتماعی و نوع روابط طبقات مختلف، باعث تحولات و چالش‌های گوناگونی است. عدم اشتغال کافی، توزیع نابرابر فرصت‌ها، شکاف طبقاتی بین دایره قدرت و ثروت، با طبقات متوسط و پایین جامعه عمیق و عمیق‌تر می‌شود. جلال اکرامی در رمان فیروزه به تفاوت طبقاتی در جامعه تاجیکستان در اوایل سال 1900 اشاره می‌کند و خانه پیرزن فقیر «دلارام» را این‌گونه توصیف می‌کند: «خانه‌ای که دلارام پیر و نوه‌اش در آن زندگی می‌کردند، بی پنجره بود و درِ اتاق، کار پنجره‌ها را می‌کرد. پستوی اتاق هم آشپزخانه بود و هم انباری... در اتاق اصلی قالی وجود نداشت و بر کف آن تنها دو خرسک پهن کرده بودند و در گوشه‌ای تشک وصله‌وپینه‌دار و لحاف کوچک پیرزن که بسترش را تشکیل می‌داد به چشم می‌خورد.» (اکرامی، 10:1371). نداشتن پنجره و روزن که نماد نور و روشنایی است، نبودن فرش و قالی، تشک کهنه جملگی نشانگر شرایط نامناسب زندگی یکی از شخصیت‌های این داستان است. این توصیف می‌تواند نشانگر وضعیت زندگی بخشی از مردم در جامعه بخارا باشد.

برعکس نویسنده در این داستان خانه غنی جان را به‌گونه‌ای توصیف کرده که در بخارا خانه‌ای مجلل محسوب می‌شده است: «این حیاط یک طناب^۱ مساحت داشت و آجر فرش بود. دورتادور حیاط

^۱ طناب: مقیاسی برابر با 0/5 هکتار^۱

هفت، هشت اتاق با اندازه‌های مختلف و انبارها و سودابه‌ها و یک بالاخانه قرار داشت. ایوان پهنی در کنار یکی از دیوارها به چشم می‌خورد که پنجره‌های اتاق بزرگ مهمانخانه بر آن مشرف بود، و در ورودی در پهلوی آن بود.» (همان: 20). در این توصیف نیز اتاق‌های فراوان، داشتن بالاخانه، ایوان وسیع و پنجره‌های بزرگ، آجری بودن حیات خانه، نشان و نمادی از ثروت و مکنّت صاحبان قدرت است، این توصیف در مقابل خانه پیرزن و نوه‌اش (شخصیت‌های اصلی داستان) شکاف طبقاتی حاکم بر جامعه بخارا را به‌خوبی به تصویر می‌کشد. همچنین جلال اکرامی، میزان فقر و وضعیت ناگوار شهروندان فقیر و شهر بخارا را توصیف کرده است. (ر.ک.همان: 332).

فقرا و خدمتگزاران و کنیزان، توانایی تحصیل فرزندان خود را در مدارس ندارند و به دلیل فقر و نداری قادر نیستند آن‌ها را در مدرسه بگذارند و فقط باید کار کنند و خدمت کنند: «بگوئید فیروزه جان مدرسه می‌رود؟ - چی؟ به مدرسه برود؟ مگر ما کی هستیم؟ ما برده به دنیا می‌آییم تا کارکنیم و زحمت بکشیم... شما فکر می‌کنید هوش و حواس درس خواندن داشته باشیم؟!» (همان، 32). در رمان فیروزه، نویسنده بر وجود اختلاف طبقاتی بین فقیر و غنی در شهر بخارا تأکید کرده و باورها و طرز تفکر ثروتمندان با فقرا را به تصویر کشیده، ثروتمندان دوست ندارند به فقرا کمک کنند و اصلاً به آن‌ها فکر هم نمی‌کنند. (ر.ک. همان: 45). «خلاصه برایت بگویم که اگر هر کثافتی با سنگ هم به سرت کوبید تو حق اعتراض نداری و نایستی «آخ» هم بگویی! یک کنیز و یک سگ نگهبان باهم برابرند و هیچ تفاوتی باهم ندارند.» (اکرامی، 83:1371). نویسنده در این عبارت به‌خوبی توانسته حقوق ضایع‌شده مردم بخارا و جایگاه تنزل یافته آدمی را در این شهر به تصویر بکشد، در کنار هم قرار دادن کنیز و سگ نگهبان در این عبارت، نمادی از تنزل مقام آدمی و عدم توجه به حقوق آدمی در جامعه بخارا است.

ازجمله نکات مهمی که در لابلای این داستان به آن اشاره‌شده مسئله بردگی است. بردگی در شهر بخارا ریشه در تاریخ این منطقه دارد که طی ادوار تاریخی شکل و شیوه آن به‌تبع شرایط موجود تغییر یافته است. در شهر بخارا، گروه کنیزان و نوکران در خانه ثروتمندان به‌وفور یافت می‌شدند و برای آنان کار می‌کردند، اربابان نیز رزق و روزی آنان را فراهم می‌کردند، حتی برایشان تصمیم می‌گرفتند که ازدواج کنند یا نکنند و ... کنیزان اگر برخلاف نظر خان کار می‌کردند، مغضوب و مطرود او می‌شدند و زندگی برایشان (ر.ک. همان: 71).

مالکین می‌توانند تا جایی که منجر به مرگ دفعی نشود بردگان را کتک بزنند. و با آن‌ها مانند حیوانات رفتار کنند، حتی مالکین اجازه می‌دهند بردگان را بسوزانند تا مهر بر بدنشان بزنند تا بقیه بدانند این بردگان مال آن‌هاست. «باری، در همان اتاقی که بودیم منقلی با آتش‌های سرخ و گداخته آوردند. لطیف بیگ هم آمد و به یکی از دخترانی که با ما بود دستور داد که شلوار از پای بیرون

بیاورد. هر سه شروع به جیغ و داد و گریه و زاری کردیم که این کار چه معنی می‌دهد؟ برای چه می‌خواهد ما را بی‌آبرو کند؟ ارباب به خنده افتاد و به سادگی گفت که می‌خواهد بر پشت ما داغ بزند تا اگر فکر فرار به کله‌مان زد از روی این علامت شناسایی‌مان کنند، لطیف بیگ بعد از این توضیح کوتاه به نوکرانش دستور داد دست‌به‌کار شوند. آن‌ها نیز بی‌آنکه اعتنایی به فریاد و التماس ما کنند، بر پشت و بر پهلویمان داغ گذاشتند. آن دو دختر که از فرط درد از حال رفتند من هم به حال تهوع افتاده بودم چون بوی گوشت سوخته جزغاله شده فضای اتاق را پر کرده بود. بی‌هوش و از حال رفته و مچاله شده بودم. چند دقیقه بعد صدای ضجه و زاری و مویه را از ساختمان بغلی شنیدیم، غلام‌ها را هم داغ می‌کردند. این مراسم تا ظهر طول کشید. بیگ شخصاً برده‌هایی را که خریده بود مهر می‌کرد. «(ر.ک. همان: 83 - 84)». نویسنده در این عبارت به عمل مهر کردن و یا داغ کردن بدن بردگان اشاره کرده است. این رفتار ریشه در گذشته‌های دور دارد، معمولاً بر روی پوست بدن غلامان و بردگان علامت‌هایی وجود داشت که با آهن داغ شده، نام و نشان صاحب برده بر روی آن نقش بسته بود، با این کار بردگان شناسایی می‌شدند و به قول نویسنده به فکر فرار نمی‌افتادند. داغ کردن و سوزاندن پوست غلامان، نمادی دیگر از رفتار صاحبان ثروت و قدرت با طبقات ضعیف جامعه بخارا بود که نویسنده با عبارت‌هایی مانند ضجه و زاری، گوشت سوخته، حالت تهوع، درد و ناله به خوبی از عهده توصیف آن برآمده است.

1-5. فقر اقتصادی

جلال اکرامی در رمان فیروزه به یکی از بزرگ‌ترین معضل اجتماعی، یعنی «فقر» در شهر بخارا در اوایل سال 1900 م اشاره می‌کند. مردم شهر بخارا در شرایط بد مادی و از شدت فقر فقط می‌توانند یک‌بار در هفته آشپزی کنند: «از آشپزخانه هفته‌ای فقط یک‌بار (آن هم نه هر هفته) دود بلند می‌شد و در انباری هم از آرد و برنج خبری نبود.» (اکرامی، 10:1371).

در این داستان اشاره شده که خانواده‌های اشراف و ثروتمندان و بیگ‌ها و روحانیون اجازه ازدواج بچه‌هایشان را با کنیزان نمی‌دهند و به شکل قاطعی آن‌ها را رد می‌کنند. «دلارام همسایگانش را به خوبی می‌شناخت به یقین، ثروتمندان، بیگ‌ها و روحانیون به خواستگاری دختر نمی‌آمدند: کنیز زاده، کنیز است.» (همان: 11). عبارت کنایه‌ای کنیز زاده، کنیز است، نشانگر تداوم فقر و بدبختی در نسل طبقات محروم جامعه است.

در این رمان بر شدت فقری که بر منطقه بخارا در دوره معینی حاکم بوده و زمین‌هایشان گرفتار خشک‌سالی شده بود، اشاره شده و اینکه مردم فقیر از شدت فقر مجبور به خوردن درخت‌ها و علف شدند: «از اولین روزهای تابستان قحطی شروع شد... مردم به خوردن ریشه درخت‌ها و علف‌ها پرداختند و از زور گرسنگی شکمشان مثل طبل باد می‌کرد و رفته‌رفته قوه و بنیه‌شان را از دست

می‌دادند.» (ر.ک. همان: 78). نویسنده بار دیگر با تشبیه شکم خالی به طبل پر باد قصد داشته تا شدت گرسنگی و فقر مردم شهر بخارا را به خواننده داستان منتقل کند.

در این رمان مهارت نویسنده در استفاده از بعضی تعبیرات برای انتقال معنی و مفهوم و بیان وضعیت و شرایط داستان قابل توجه است، به‌عنوان مثال عبارت «جگر گوشه» که نمادی از فرزند است نشانگر این واقعیت است که انسان باید تا چه اندازه محتاج باشد که ناچار به فروش عزیزترین سرمایه زندگی خود (فرزند) گردد. به دلیل خشک‌سالی نیز وضعیت اقتصادی این کشور هرروز بدتر از روز پیش می‌شد. در چنین شرایطی خانواده‌های فقیر که متحمل بیشترین آسیب شده‌اند، گاه مجبور بودند همه چیز حتی فرزندانشان را برای امرارمعاش بفروشند: «مردم خیلی بی چیز شدند؛ و پس از آن نوبت فروش دخترها و پسرها و جگر گوشه‌ها رسید.» (همان، 78). پسران و دختران جوان شهر بخارا در حال تبدیل شدن به ابزار و وسیله‌ای برای پرداخت بهای مواد غذایی شده بودند، زیرا که در غیر این صورت خانواده آن‌ها از گرسنگی می‌مردند. (ر.ک. همان: 79). از شدت گرسنگی و فقر بسیاری از مردم در شهر بخارا مردند: «بعدها فهمیدم که پس از عزیمت من به بخارا پدر و مادر بیچاره‌ام از غصه و یا از گرسنگی بیمار شده و در تنها و عزلت دق کرده بودند.» (همان، 86).

در قسمتی از داستان فیروزه به فقر شدید مردم شهر بخارا به‌خصوص در فصل زمستان اشاره شده: «وقتی زمستان بر دروازه‌های شهر بخارا می‌کوبد، ثروتمندان در اتاق‌های خود کنار شومینه پنهان می‌شوند تا از گزند سرمای شدیدی که در بسیاری از موارد به پوست و گوشت نفوذ می‌کند و به استخوان می‌رسد، پناه ببرند، آن‌ها در مجلل‌ترین لباس‌های پشمی و خز می‌بالند، اما آن‌هایی که دری برای بستن خانه‌هایشان پیدا نمی‌کنند تا از وزش هوای بسیار سرد محفوظ بمانند چه وضعیتی دارند؟ وقتی که پولی برای خرید غذا ندارند تا شکمشان را سیر کنند.» توصیف ادبی و زیبایی‌سرمای زمستان را در این داستان بنگریم «در بخارا زمستانی بود، مثل امیران ستمگر و بی‌ترحم، شاید صبر و تحمل مردم را به آزمایش گذاشته بود. شاه و گدا در نظر زمستان یکسان و برابر بودند و از این‌روی قدرت و صلابت خود را در همه کس نفوذ می‌داد و نفس یخ‌کرده‌اش را در همه جا می‌پراکند. صورت و دست‌ها و پاهای کودکانی که به کوچه‌ها آمده بودند از سرما کبود شده بودند. شب‌ها زمین زیر قدم‌ها، دندان قروچه می‌کرد. در کوچه‌ها یخ و همدم همیشگی‌اش باد، حکومت می‌کرد. در بخارا این سرما را «شب مستبد، شب سلطانی» می‌نامیدند. بدا به حال کسی که لباس گرم نداشت و به چنگال این هیولای یخ می‌افتاد.» (همان، 342).

تصویری که نویسنده از زمستان شهر بخارا ارائه داده با انواع و اقسام زیبایی‌های کلامی و ادبی همراه است، به‌عنوان مثال جاندار انگاری یا تشخیص ازجمله ابزارهای بیانی و ادبی برای تصویر بهتر و موثرتر امور، اشیا و پدیده‌ها محسوب می‌شود در این داستان زمستان به موجود بی‌رحمی تشبیه

شده که بی‌رحمانه در خانه‌ها را می‌کوبد. دندان قروچه کردن زمین، نفس یخ‌کرده زمستان، چنگال هیولای یخ، شب مستبد، جملگی استعاره، تشخیص و جاندار انگاری است. همچنین استفاده از عباراتی مانند شب مستبد، شب سلطانی» به‌طور کنایه‌آمیز به وضعیت سخت و سرمای زمستان اشاره دارد. تعبیرات و کنایه‌های استفاده‌شده در این رمان برای نشان دادن دیدگاه انتقادی نویسنده از وضعیت اجتماعی و اقتصادی جامعه است. این عبارات کنایه‌آمیز به خواننده کمک می‌کند تا از دیدگاه انتقادی نویسنده داستان نسبت به مسائل مختلف جامعه آگاه شود.

در بخشی از داستان نیز گرما و سرمای شاهان و ثروتمندان توصیف‌شده: «برای اغنیا که زمستان و تابستان فرقی نمی‌کرد. بگذار یخبندان باشد و یا از آسمان آتش ببارد. برای کسانی که توش و توانی داشتند موسم سرما شادی‌های زمستانی را به همراه می‌آورد. در اتاقی بزرگ و آفتاب‌رو می‌نشستند و فرش‌های گران‌بها بر کف اتاق می‌گسترند تا نم و رطوبت به آنجا نفوذ نکند، کنار دیوار را مخدّه‌ها و تشکچه‌های جورواجور می‌چیدند... ثروتمندان در شب‌های دراز زمستان، مهمانی و سور می‌دادند و دوستان و یاران را به خانه خویش می‌خواندند. می‌گفتند و می‌خندیدند و جروب‌بحث می‌کردند و آب یخ هم می‌خوردند.» (همان، 342).

1-6. مهاجرت

مهاجرت اشکال متعددی دارد، زندگی در ذات خود هجرت، دگرگونی و تغییر شکل است. مهاجرت افراد از وطن خود دو نوع است: مهاجرت اختیاری و اجباری. همچنین مهاجرت، می‌تواند اشکال مختلفی مانند جابجایی، پناهندگی، یا اخراج داشته باشد. بی‌عدالتی و فساد که در یک کشور گسترده است، ساکنان آن سرزمین را به فرار از آن فرامی‌خواند، هرچند که به‌طور طبیعی آدمی کشورش را دوست دارد و دوست دارد در آنجا بماند، اما این بی‌عدالتی مستمر و فشارهای رایج، فرد را به‌سوی مهاجرت فرامی‌خواند. در این داستان به نکته نیز اشاره‌شده که عده‌ای از تاجیک‌ها در شهر بخارا به مهاجرت تمایل دارند تا از ظلم حاکمان خود و فساد که در کشورشان وجود دارد خلاص شوند. «آن قدرها هم وحشتناک نیست! از این اتفاقات در بخارا می‌افتد... بله، در آنجا هم مردم در رنج و زحمتند. فقط هر کس در مقابل زور، قاضی، امیر، کوچ بیگی، سر خم کند محترم است و او کسی است که باید از شرف و وجدانش و از بدکاری‌های آن‌ها تمجید کند، اما آن بینوایی که طالب عدالت و حقیقت است و آن‌که می‌خواهد با وجدان و شرف خودش زندگی کند. دیگر جایی در چنان دولت و حکومتی ندارد و بایستی کولبارش را بردارد و از سرزمین آبا و اجدادی و زادگاه خود بیرون برود و از آن فرار کند.» (اکرامی، 239:1371). تعبیر کنایه‌ای نویسنده نشانگر آن است که در جامعه ناپهنجار بخارا، احترام و تمجید به افرادی اختصاص دارد که از بدکاری‌ها و بی‌عدالتی‌ها

پشتیبانی می‌کنند. تعبیر زیبای "کولبارش را بردارد" نیز تصویری از فرار و مهاجرت افراد از سرزمین آبا و اجدادی خود است.

2- تأثیرات فرهنگی ناشی از تغییر و تحولات اجتماعی در جامعه بخارا در زمان فیروزه

در اوایل دهه بیستم تغییر نظام‌های سیاسی با رویکردهای اجتماعی و سیاسی مختلف تغییرات و تحولات فراوانی را در جامعه شهر بخارا به دنبال داشته است. یکی از مهم‌ترین این تأثیرات را می‌توان در مسائل فرهنگی مشاهده کرد، بدیهی است که حکومت‌های مختلف تأثیرات فرهنگی مثبت و منفی فراوانی بر روی مردم جامعه برجای خواهند نهاد که نتایج و تبعات آن زندگی مردم را متحول و دگرگون خواهد کرد. در این بخش به تأثیرات و تحولات فرهنگی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی حاکم بر جامعه شهر بخارا که در داستان فیروزه متجلی شده، خواهیم پرداخت.

1-2. آموزش در مدارس

درباره نحوه آموزش در شهر بخارا باید گفت که آموزش کودکان در آسیای مرکزی مانند سایر کشورهای مسلمان در مکتب‌خانه‌ها صورت می‌گرفت. طبق قانون کودکان حداقل از 4 سال و 4 ماهگی و حداکثر در 7 - 8 سالگی به مدرسه می‌روند. مدت تحصیل در مدارس و مکاتب پنج تا ده سال است. (عینی، 19:1381). در این مکتب‌خانه‌ها اطفال تا سن 16 سالگی تحصیل می‌کنند، ولی خانواده آن‌ها می‌توانند زودتر از سن مزبور اطفال خود را از مکتب بیرون آورند. (کستنکو، 102:1383)

بدون شک آموزش نقش مهمی را در رشد و ترقی هر سرزمینی ایفاء می‌کند. دیدگاه نظام‌ها و حکومت‌های سیاسی در شهر بخارا درباره آموزش و نوع آن متفاوت است در لابلای این داستان نیز می‌توان به نحوه آموزش و نوع آن پی برد، مثلاً از جمله علوم و موضوعاتی که همواره در مدارس شهر بخارا تعلیم داده می‌شده دروس دینی و شرعی بوده است. اکرامی نیز تلویحاً در زمان خود به این موضوع اشاره کرده است (ر.ک. اکرامی: 16:1371). در زمان فیروزه صریحاً به این نکته اشاره شده که در فرهنگ عمومی بخارا، ضرورتی برای تحصیل دختران وجود نداشته، و اگر دختران در آن زمان تحصیل می‌کردند، بیشتر از طبقه اعیان و اشراف بودند. دختران خانواده‌های فقیر حق تحصیل نداشتند فقر و نداری عامل اصلی محرومیت از تحصیل بوده است. دختران فقیر به جای درس خواندن، کار می‌کردند تا کمک خرج خانواده باشند. (ر.ک. اکرامی، 16:1371).

مدارس خوبی که اساتید باتجربه داشت تنها دختران خانواده‌های اشراف را برای تحصیل و آموزش می‌پذیرفت: «در میان مدیره‌ها غالباً، زنانی با فرهنگ و با استعداد و شاعره یافت می‌شدند که در تمام

شهر، شهره بودند و بانی انجمن‌های زنان... ولی تنها دختران خانواده‌های اشراف امکان ادامه تحصیل در مدرسه چنین بانوانی را پیدا می‌کردند. دختر کلفت‌ها اربابان جوانشان را تا مدرسه بدرقه می‌کردند؛ و بعد از تعطیلی به سراغشان می‌آمدند و از همین راه بود که از وجود این قبیل مدارس دخترانه آگاهی می‌یافتند.» (همان، 17).

«دختران جز در موارد استثنایی امکان سوادآموزی و ادامه تحصیل نداشتند. تا اواخر سده نوزدهم، تنها راه سواد برای دختران در میان مسلمانان آسیای مرکزی، تحصیل در مکتب‌خانه‌های (مال باجی‌ها) بود که معمولاً کیفیت آموزشی نداشتند و تعلیم و تربیت در آن‌ها به آموزش روخوانی بعضی از متون ساده یا بعضی از ادعیه و اذکار، بدون توجه به معانی آن‌ها منحصر می‌شد.» (پرمو، 229:1399).

زنان در رمان فیروزه نقش اصلی دارند، هرچند که نویسنده در رمان فیروزه اشاره کرده که بیشتر زنان در آن زمان بی‌سواد بودند، اما گروه اندکی از زنان بودند که درس می‌خواندند و سرآمد بودند و حضور مؤثری در جامعه داشتند. مانند اویملاتنبور در این داستان که نمونه‌ای از زنان فرهیخته و بافرهنگ آن دوره محسوب می‌شده «زنی در شهر، شهرت یافته بود. او را اویملاتنبور یا «معلمه» بربط زن» می‌نامیدند، زیرا خوب بربط می‌زد و غزل می‌خواند و شعر می‌سرود. می‌گفتند که بدیهه پرداز است و می‌تواند اشعار هجایی درباره هر موضوعی که بخواهد بسراید. اشعارش در شهر دهان‌به‌دهان می‌گشت و سراینده‌ای را شهره می‌ساخت. مردم توجهی بسیار به او داشتند.» (همان، 18).

با توجه به پیشینه فرهنگی تاجیکستان، دانش در این سرزمین همواره با ارزش و مهم بوده است، اما با وجود اهمیت آموزش، جامعه تاجیکستان مخالف آموزش زنان بوده و زنانی که بدنبال درس و آموزش بودند همواره از سوی حاکمیت‌های مختلف برای جلوگیری از یادگیری و آموزش مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند.

2-2. لباس و سبک پوشش

با تغییر نظام‌های سیاسی، رفتارهای فرهنگی و اجتماعی مردم جامعه هم دستخوش تغییر می‌شود. مسئله پوشش مردان و زنان نیز تابعی از تحولات سیاسی و اجتماعی است. در هر جامعه‌ای مطالعه درباره نحوه پوشش مردم چه بسا حقایق بسیاری را برای ما آشکار می‌کند. در داستان فیروزه به تغییرات پوشش و لباس مردم شهر بخارا در مقطعی خاص اشاره شده است. لباس اهالی شهر بخارا ساده و یکرنگ و فقیرانه بود. عموم اهالی از خوانین گرفته تا گدایان پیر و جوان همه یک نوع لباس می‌پوشیدند و نه تنها وضع و برش لباس‌ها یک نوع بود، بلکه پارچه‌های آنان نیز باهم تفاوتی نداشت. پارچه‌هایی از جنس پنبه میان آن‌ها زیاد شایع بود.

لباس زنان شهر بخارا از لباس مردان ممتاز بود. اکرامی در رمان فیروزه به پوشش زنان اشراف اشاره کرده، بیشتر لباس آن‌ها از جنس ابریشم و چرم طبیعی بود. در این داستان جنس و رنگ لباس زنان غنی جان این‌گونه توصیف شده: «در این هنگام همسر بزرگ بیگ وارد مطبخ شد. زنی بلندقد بود ... چارقد طلا دوزی شده بر سر و پیراهنی لطیف از ابریشم مغز پسته‌ای به بر کرده بود. شلواری از ابریشم کلفت به پا داشت و سرپایی بی پاشنه‌ای از چرم اصل پوشیده بود... زن جوان بیگ تقریباً کوتاه‌قد و صورتی گرد و چشمانی درشت و درخشان داشت... ساده‌تر از خانم بزرگ لباس می‌پوشید، چارقد ابریشمی زردرنگ به سر می‌کرد و پیراهنی از ابریشم آبی به تن.» (اکرامی، 1371:25). همچنین به برقع و چادر لباس زنان شهر بخارا اشاره شده، چادر و برقع پوششی است که زنان در سرزمین‌های اسلامی، تن و صورت خود را با آن می‌پوشانند: «شمسیه که در افکار خویش غوطه‌ور بود متوجه نشد که به خانه رسیده و سلیمه را دید که از منزل بیرون می‌آید، چادری به سر انداخته و کاملاً رویش را پوشانده بود.» (همان، 271).

نتیجه‌گیری

داستان فیروزه با تحولات اجتماعی و سیاسی و انگیزه‌های تاریخی درهم آمیخته است. این داستان به طرز ماهرانه‌ای زندگی پیش از انقلاب مردم پرتلاش تاجیکستان و نخستین روزهای انقلاب بخارا را شرح داده است. اکرامی موقعیت اجتماعی و سیاسی مردم و به‌خصوص زنان و مسائل خانوادگی و اخلاق و طرز زندگی ثروتمندان و بینوایان را به تصویر کشیده است. در واقع این داستان واکنشی به ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه تاجیکستان در مقابل حوادث اوایل دهه بیستم است. بی‌ثباتی دولت مرکزی تاجیکستان در اوایل قرن بیستم، نهادینگی انواع فسادهای اداری و مالی و مداخلات گسترده کشورهای بیگانه در ساختار و نظام سیاسی تاجیکستان باعث گردید که دولت مرکزی این کشور با مقبولیت اندک مردم روبرو شود. در فضای حاکم بر این داستان می‌توان ابرهای سیاه بی‌ثباتی سیاسی، استبداد و خفقان سیاسی، رنج و تباهی مردم را به‌وضوح مشاهده کرد که هر یک به‌عنوان مانع و سدّی بر سر راه پیشرفت مردم قد برافراشته و آن‌ها را از راه رسیدن به آرزوهایشان بازداشته است همچنین هر یک از این عوامل می‌تواند نقش مانعی در شکل‌گیری رشد و شخصیت مردم جامعه ایفاء کند. محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی، ظلم، و خفقان سیاسی، قوانین تحمیلی، آداب و سنن دست و پاگیر از جمله موانعی است که شخصیت‌های داستان به‌نوعی با آن درگیرند.

از بین انواع گوناگون مؤلفه‌های اجتماعی و سیاسی که در این مقاله به آن اشاره کردیم مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آن در این داستان تبعیض‌های جنسیتی (خشونت علیه زنان) است که بخش اعظمی از جامعه با آن درگیرند. از فضای داستان به‌خوبی می‌توان استنباط کرد که زنان در چنین جامعه‌ای

قربانی اصلی ظلم و استبداد و ناامنی‌ها هستند آمال زن تاجیکی در حصار تعصبات و محدودیت‌های جامعه مردسالار، رنگ می‌بازد. زن تاجیکی هیچ سهمی در جامعه ندارد. از مفاد داستان می‌توان نتیجه گرفت که تحولات اجتماعی و سیاسی در اوایل قرن بیستم میلادی تأثیرات جبران‌ناپذیری بر وضعیت جسمی و روحی و روانی مردم بر جای نهاده به‌گونه‌ای که آن‌ها را به سمت جنایت علیه خود (خودکشی) سوق داده است تا از وضعیت فعلی خود رها شوند. نبود اشتغال کافی، توزیع نابرابر فرصت‌ها، شکاف طبقاتی بین دایره قدرت و ثروت عمیق و عمیق‌تر می‌شود. در سایه جنگ و فقر، انسانیت و اخلاقیات رنگ‌باخته، علاوه بر اینکه شرایط سخت زندگی و فقدان امنیت و رفاه در تاجیکستان در اوایل قرن بیستم باعث شده که بسیاری از تاجیک‌ها به کشورهای دیگر مهاجرت کنند تا بتوانند به‌دوراز خشونت و ظلم و بی‌عدالتی، در امان و امنیت زندگی کنند، مهاجرتی که البته تبعات خاص خود را دارد. داستان فیروزه از جنبه ادبی و بلاغی نیز حائز اهمیت است. نویسنده در لابلای داستانش از انواع و اقسام کنایه، استعاره، تشبیه بهره برده است. کنایه و تشبیه پرکاربردترین هنر و تصویر ادبی این داستان است نویسنده توانسته با استفاده از تشبیه و کنایه وضعیت اجتماعی و اقتصادی مردم شهر بخارا را به‌خوبی و روشنی به تصویر بکشد. تشخیص و استعاره ابزار ادبی دیگر نویسنده در معرفی موثرتر وضعیت اجتماعی و روحی و روانی شخصیت‌های داستان است، روی‌هم‌رفته نویسنده با استفاده ماهرانه از انواع عناصر ادبی در متن داستان توانسته ایده، فکر و پیام داستان را به صورتی زیبا و موثر به مخاطبان خود منتقل و تصویری واضح و زیبا از واقعیت‌های ناخوشایند جامعه خویش ارائه دهد.

منابع و مأخذ

- ارجمندی، عبدالمجید (1390)، *بررسی تطبیقی ادب پایداری در شعر شاعران معاصر ایران، افغانستان و تاجیکستان سال‌های 1357 تا 1382*، رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- افشار سیستانی، ایرج (1383)، *جغرافیای تاریخی تاجیکستان*، پژوهشی در تاریخ، جغرافیا و آثار باستانی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- اکرامی، جلال (1371)، *فیروزه*، ترجمه هوشیار رزم‌آزما، تهران: انتشارات توس.
- العبودی، محمد ناصر (1433)، *سفره‌الی تاجیکستان*، الرياض: دار الثلوثیه.
- بچکا، یرژی (1372)، *ادبیات فارسی در تاجیکستان*، ترجمه سعید عباس نژاد هجران دوست و محمود عبادیان، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی.

- پرمو، علی (1399)، *از سنت‌گرایی تا نوگرایی: تحولات نظام آموزشی در آسیای مرکزی، مجله تاریخ و تمدن اسلامی*، (31) 221 - 247.
- حسین پور، اکرم و دیگران (1373)، *ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز*، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- شعر دوست، علی‌اصغر (1390)، *تاریخ ادبیات نوین تاجیکستان*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- شکور زاده، میرزا (1384) *تاجیکان در مسیر تاریخ*، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- شکوروف، محمد جان (1382) *جستارها: درباره زبان، ادب و فرهنگ تاجیکستان*، تهران: نشر اساطیر.
- عینی، صدرالدین (1381)، *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*، تهران: انتشارات سروش.
- عینی، صدرالدین (1378)، *تاریخ انقلاب بخارا*، به کوشش رحیم هاشم، دوشنبه: ادیب.
- غفوروف، باباجان (1382)، *تاجیکان (تاریخ قدیم و قرون وسطی و دوره نوین)*، جلد دوم، کابل: شرکت کتاب شاه محمد.
- کستنکو، کاپیتان اتاماژور (1383)، *شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن با نقشه ممالک آسیای مرکزی (روسیه در آسیای مرکز)*، ترجمه مادروس داودخانف، به اهتمام محمدحسن صنیع‌الدوله و غلام‌حسین زرگری نژاد، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- کلباسی، ایران (1374)، *فارسی ایران و تاجیکستان*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- کولایی (طبرستانی)، الهه (1400)، *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی*، تهران: انتشارات سمت.
- لیپست، سمیور مارتین (1383)، *دایره المعارف دموکراسی*، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، ج 3، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- نیکولایوا، لاریسا (1380)، *تاجیکستان (تحولات سیاسی-اجتماعی در یک صد سال اخیر)*، تهران: انتشارات مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- یاحقی، محمدجعفر (1382)، *جویبار لحظه‌ها*، تهران: انتشارات جامی.
- یار شاطر، احسان و دیگران (1382)، *ادبیات داستانی در ایران زمین*، ترجمه پیمان متین، تهران: انتشارات امیرکبیر.

References

- Grassi, E. (2017). "From Bukhara to Dushanbe: Outlining The Evolution of Soviet

Tajik Fiction". *Iranian Studies*, 50(5), 691-704.